

# Daily Routines of a Police Detective

English learning resource · FA

## Key words & expressions · English + Persian

12 learning entries

**Study task:** Listen again and notice the expressions you studied.

1

### follow up on something

موضوعی را پیگیری کردن

DEF

To take the next necessary action after an earlier conversation, event or investigation.

*Follow up on is followed by the subject; follow up with is followed by the person you contact.*

FA

پس از گفت‌وگو یا رویدادی قبلی، اقدام لازم بعدی را انجام دادن.  
برای موضوع از **follow up on** و برای شخص از **follow up with** استفاده می‌شود.

*The detective followed up on the witness's statement.*

کارآگاه اظهارات شاهد را پیگیری کرد.

*I will follow up with the client tomorrow.*

فردا موضوع را با مشتری پیگیری می‌کنم.

2

### case file

پرونده یک قضیه

DEF

A collection of reports, evidence and records connected with one investigation.

*A file may be a physical folder or a digital record; case file is a common professional collocation.*

FA

مجموعه‌ای از گزارش‌ها، مدارک و سوابق مربوط به یک تحقیق.  
پرونده می‌تواند کاغذی یا دیجیتالی باشد و **case file** یک ترکیب حرفه‌ای رایج است.

*Tom begins his morning by reading a case file.*

تام صبحش را با خواندن یک پرونده آغاز می‌کند.

*The lawyer reviewed the case file before the meeting.*

وکیل پیش از جلسه پرونده را بررسی کرد.

3

### piece things together

کنار هم گذاشتن اطلاعات

DEF

To connect separate details until the whole situation becomes understandable.

*This figurative phrasal verb compares information with pieces of a puzzle.*

FA

جزئیات جداگانه را به هم پیوند دادن تا کل ماجرا روشن شود.  
این فعل عبارتی اطلاعات را به قطعات پازل تشبیه می‌کند.

*The detectives pieced the timeline together from several accounts.*

کارآگاهان با چند روایت، خط زمانی را کنار هم گذاشتند.

*I pieced together what happened from her messages.*

از پیام‌های او فهمیدم چه اتفاقی افتاده است.



## 4

**working theory**

فرضیه کاری

## DEF

A temporary explanation used to decide what should be examined next.

*It guides an investigation but must change when new evidence contradicts it.*

## FA

توضیحی موقت برای تصمیم‌گیری درباره گام بعدی بررسی.  
این فرضیه راهنماست، اما با شواهد مخالف باید تغییر کند.

*Their working theory helped them choose the next interview.*

فرضیه کاری به آن‌ها در انتخاب مصاحبه بعدی کمک کرد.

*We have a working theory, not a final conclusion.*

ما یک فرضیه کاری داریم، نه نتیجه‌گیری نهایی.

## 5

**keep an open mind**

ذهنی باز داشتن

## DEF

To avoid deciding too early and remain willing to consider different explanations.

*The expression suggests intellectual flexibility, not uncertainty or lack of principles.*

## FA

زود قضاوت نکردن و آماده بودن برای بررسی توضیحات دیگر.  
این عبارت نشان‌دهنده انعطاف فکری است، نه بی‌اصولی.

*A good detective keeps an open mind until the facts are clear.*

یک کارآگاه خوب تا روشن شدن واقعیت ذهنش را باز نگه می‌دارد.

*Keep an open mind when you hear the other proposal.*

هنگام شنیدن پیشنهاد دیگر ذهنی باز داشته باش.

## 6

**prove yourself**

توانایی خود را ثابت کردن

## DEF

To demonstrate through your actions that you are capable or worthy.

*Often used when someone is new to a role and feels pressure to earn other people's confidence.*

## FA

با عمل نشان دادن که فرد شایسته و تواناست.  
اغلب برای فرد تازه‌کار و فشار جلب اعتماد دیگران به کار می‌رود.

*As a rookie detective, Tom wants to prove himself.*

تام به‌عنوان کارآگاه تازه‌کار می‌خواهد توانایی‌اش را ثابت کند.

*She proved herself during her first difficult project.*

او در نخستین پروژه دشوار توانایی خود را ثابت کرد.

## 7

**follow a lead**

سرنخی را دنبال کردن

## DEF

To investigate information that may help move a case forward.

*A lead is a possible direction, not confirmed evidence or a guaranteed solution.*

## FA

بررسی اطلاعاتی که ممکن است پرونده را پیش ببرد.  
سرنخ فقط یک مسیر احتمالی است و مدرک قطعی یا راه‌حل تضمین‌شده نیست.

*Tom followed a lead that came from a witness.*

تام سرنخی را که شاهد داده بود دنبال کرد.

*The reporter travelled abroad to follow a promising lead.*

خبرنگار برای دنبال کردن سرنخی امیدوارکننده به خارج سفر کرد.



8

**go nowhere**

به جایی نرسیدن

DEF

To produce no useful progress or result.

*With an investigation, conversation or plan, it means the effort reaches a dead end.*

FA

هیچ پیشرفت یا نتیجه مفیدی نداشتن.

درباره تحقیق، گفت‌وگو یا برنامه یعنی تلاش به بن‌بست رسیده است.

*The team checked the lead, but it went nowhere.*

گروه سرخ را بررسی کرد، اما به جایی نرسید.

*Our discussion went nowhere because nobody would compromise.*

بحث ما به جایی نرسید چون هیچ‌کس حاضر به سازش نبود.

9

**stay sharp**

هوشیار ماندن

DEF

To remain alert, focused and ready to notice or react.

*Informal and positive; sharp refers to mental attention rather than a physical edge.*

FA

آگاه، متمرکز و آماده برای توجه یا واکنش ماندن.

عبارتی غیررسمی و مثبت است و sharp به تیزبینی ذهنی اشاره دارد.

*Detectives must stay sharp when reviewing small details.*

کارآگاهان هنگام بررسی جزئیات باید هوشیار بمانند.

*A short break helps me stay sharp in the afternoon.*

یک استراحت کوتاه کمک می‌کند بعدازظهر هوشیار بمانم.

10

**feel off**

غیرعادی به نظر رسیدن

DEF

To seem slightly wrong, unusual or not quite normal.

*Informal and deliberately vague; it describes an impression that may need checking, not proof.*

FA

کمی نادرست، عجیب یا غیرطبیعی به نظر آمدن.

عبارتی غیررسمی و عمداً مبهم است؛ احساس را بیان می‌کند، نه مدرک را.

*Something about the timeline felt off to Tom.*

چیزی در خط زمانی برای تام غیرعادی به نظر می‌رسید.

*I cannot explain it, but the room feels off today.*

نمی‌توانم توضیح بدهم، اما امروز حال و هوای اتاق عجیب است.

11

**put someone at ease**

کسی را آسوده‌خاطر کردن

DEF

To help a person feel calmer, safer and more comfortable.

*Often used in interviews, healthcare and social situations where reducing pressure improves communication.*

FA

کمک کردن به فرد تا آرام‌تر، امن‌تر و راحت‌تر احساس کند.

در مصاحبه‌ها، درمان و موقعیت‌های اجتماعی برای کاهش فشار رایج است.

*Tom uses a calm tone to put a witness at ease.*

تام با لحنی آرام شاهد را آسوده‌خاطر می‌کند.

*Her friendly introduction immediately put me at ease.*

معرفی دوستانه او فوراً مرا راحت کرد.



12

**train of thought**

رشته افکار

DEF

The connected sequence of ideas that someone is thinking or expressing.

*Common verbs are follow, lose, interrupt and break someone's train of thought.*

FA

زنجیره پیوسته‌ای از ایده‌ها که فرد به آن‌ها فکر می‌کند یا بیانشان می‌کند.  
اغلب با دنبال کردن، گم کردن یا قطع کردن به کار می‌رود.

*Tom avoids interrupting a witness's train of thought.*

تام از قطع کردن رشته افکار شاهد خودداری می‌کند.

*The phone call made me lose my train of thought.*

تماس تلفنی رشته افکارم را پاره کرد.

